

اشعاری نویافته از جهان ملک خاتون

شاعر سده هشتم هجری

جواد بشّری*

چکیده:

در تصحیح دیوان های شعری فارسی، استفاده از تمامی منابع موجود ضرورت دارد. یکی از آن منابع سفینه ها و جنگ های شعری است که برگزیده اشعار شاعران مطرح از دیدگاه گردآورندگان آنها بوده است. در این نوشتار پس از اشاره به تصحیح یکی از همین دیوان ها، یعنی دیوان جهان ملک خاتون، با بررسی چند سفینه شعری کهنه اشعاری به گنجینه دیوان او افزوده شده است. این اشعار که شمار آنها به ۳۶ غزل و تعدادی بیت نو یافته می رسد نشانگر نقص نسخه های دیوان شاعر است که توجه جدی تر را در بررسی های بعدی طلب می کند. روش کار امانت داری دقیق و حفظ رسم الخط نسخه های مورد استفاده است که در موارد نادری از آنها عدول شده است. بی تردید در موارد تصحیحات قیاسی و استحسانی، خواننده در بخش «یادداشت ها» در جریان قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: شعر فارسی سده هشتم، جنگ شعری، تصحیح، جهان ملک خاتون، حافظ، دانشگاه استانبول.

مقدمه:

دیوان جهان ملک خاتون با داشتن بیش از ۱۳۰۰ غزل، پرشعرترین دیوانی است که از یک شاعر زن متقدم، برجای مانده است. به جز منابع تذکره ای (خیام پور، ۱۳۶۸: ۲۲۷)^(۱) که اطلاعات دقیق و قابل

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران.

توجهی راجع به شاعر ندارد، تمام دانسته‌های ما درباره او منحصر میشود به آنچه از دیوانش برمی‌آید که آن نیز البته زیاد نیست.

نخستین نوشته‌ای که نام «جهان ملک خاتون» را به عنوان شاعری از سده هشتم که دیوانچه‌ای از او باقی است مطرح کرد، مطلب «ادوارد براون» بود در تاریخ ادبیات او. مأخذ «براون» در این اطلاع تازه، نسخه خطی ملکی‌اش بود با تاریخ ۱۰۲۸ هجری که حدود پانصد بیت از «جهان» را در برداشت.^(۱) اما بعدها که مرحوم استاد سعید نفیسی و پس از او، مرحوم دکتر ذبیح الله صفا از دیوان کامل شاعر (در کتابخانه ملی پاریس) خبر دادند، دریچه دیگری برای پژوهش پیرامون احوال و اشعار «جهان» گشوده شد. نخستین اقدام در این راه همانا تصحیح دیوان شاعر بود^(۲) که برداشته شد و اشعار او را عرضه کرد. اینکه استواری این گام نخست، تا چه میزان بوده است از عهده این نوشته خارج است. اما آنچه می‌توانم بگویم و اطلاعی تازه راجع به آن بیفزایم این است که در تصحیح این دیوان، مانند موارد مشابه آن، از منابع فرعی - که همانا جنگ‌ها و سفینه‌های شعری باشد - استفاده نشده است. البته درباره اشعار جهان ملک، در جنگ‌های شعری‌ای که تاکنون بررسی کرده‌ام و تعدادشان هم کم نیست، به موارد بسیار اندکی برخورد کرده‌ام که به صورت یک یادداشت مختصر قابل عرضه بود. اما یافتن نسخه‌ای از دیوانچه جهان ملک که از ترکیه بدستم رسید و مقدار زیادی شعر نویافته داشت. انگیزه گردآوری یادداشتهای قبلی و نویافته‌های جدید شد.

منابع تازه برای اشعار جهان ملک خاتون

از مقدار قابل توجهی شعر که از شاعر، در این چند منبع یافته شد می‌توان نتیجه گرفت که نسخه‌های موجود با وجود حجم بسیار، تمامی اشعار او را در بر ندارد. در اینجا به ترتیب مقدار شعری که هر منبع از جهان ملک در خود جای داده است به معرفی آنها پرداخته می‌شود.

الف) نسخه کتابخانه دانشگاه استانبول:

در این کتابخانه نسخه‌ای به شماره ۴۸۵- موزه به خط آقاخان کرمانی نگهداری می‌شود. آقاخان این نسخه را زمانی که در استانبول در منزل میرزا حبیب اصفهانی مهمان بوده، از روی مأخذی که از «کتابخانه عمومی» گویا کتابخانه عمومی بایزید که میرزا حبیب با آنجا مرتبط بوده) در اختیار داشته به رسم یادگار، استنساخ کرده است. او خود در پایان دیوان جهان ملک - که در اصل آن را دیوان عظاملک جوینی می‌پنداشته - نوشته است:

«در اوقات توقف شهر... استانبول الشهیر باسلامبول، که بمضمون «الغریب یرجع الی الحیب» در دولتخانه جناب مستطاب فضایل مآب، نحریر کبیر و ادیب کامل اربیب، آقا میرزا حبیب اصفهانی مسافر بودم، این دو نسخه نادرالوجود یعنی دیوان همام تبریزی و جهان ملک جوینی^(۳) از کتابخانه عمومی بدست افتاد. محض یادگار از خود استنساخ نمودم.

که هستی را نمی‌بینم بقائی

غرض نقشی است کز ما بازماند

در روز یکشنبه مشهور بازار[=«بازار» به معنی یکشنبه]، ساعت آخر روز ۱۶ شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۰۷ هجری در یوقوش محلهٔ توپخانه، مطابق پانزدهم درجه قوس آبانماه جلالی تحریر شد. العبد میرزا آقاخان کرمانی. ۲۷ تشرین ثانی رومی».

بی تردید دستنویسی که حدود صد و بیست سال قبل آقاخان، دیوان عظاملک / جهان ملک را از روی آن استنساخ کرد، باید اکنون جایی در استانبول باشد. اما چون پیگیری این مهم فعلاً برایمان مقدور نیست، و به موجب آنکه «ما لا یُدْرَکُ کُلَّهُ، لا یُتْرَکُ کُلَّهُ»، به بررسی دستنویس خط آقاخان پرداخته و براساس آن، مطالب نویافته عرضه می‌شود؛ اگرچه در آن تصحیف‌هایی نیز دیده می‌شود که شاید از آقاخان سرزده و شاید هم در مأخذ مورد استفادهٔ او بوده است. همچنین، واقعاً نمی‌دانیم که عنوانی که برای دیوان، انتخاب شده چیزی است که در مأخذ او بوده و یا نامی است که او خود برگزیده است. آیا آوردن نسبت «جوینی» کار اوست یا در مأخذش بوده؟ و اینکه در آغاز گزیدهٔ دیوان، آورده است: «دیوان علاء الدین عظاملک جوینی متخلص بجهان»، ولی در پایان، آن را «جهان ملک جوینی» دانسته چه معنی‌ای می‌دهد؟ آیا همهٔ اینها ناشی از اشتباهی است که او ابتدا در تبدیل «جهان ملک» به «عظاملک» مرتکب شده و سپس نسبت «جوینی» را خود به نام اشتباه قرائت شده افزوده است؟ فعلاً به این سؤالات نمی‌توان پاسخی قطعی داد. هرچه هست، دیوان حاضر شامل یکصد و پنجاه غزل و یک قطعه از جهان ملک خاتون می‌باشد که سی و پنج مورد آن در دیوان چاپ شدهٔ شاعر وجود ندارد. با توجه به تخلص «جهان» که در بیشتر این اشعار تازه‌یاب دیده می‌شود، و نیز با توجه به سبک شاعر و شباهت آن با اشعار قطعی او، و نیز براساس وجود مواردی از این نویافته‌ها در دو جنگ شعری‌ای که معرفی خواهد شد، دلیلی ندارد این اشعار را از جهان ملک ندانیم.

این منبع به غیر از غزلیات تازه، ابیات تازه‌ای نیز به برخی غزلیات دیوان می‌افزاید که در پایان و پس از غزلیات نویافته خواهد آمد. بدیهی است مقایسهٔ بیت به بیت اشعار تکراری نسخه استانبول با غزلیات دیوان چاپ شده کاری مفید تواند بود که از خلال آن برخی تصحیف‌ها برطرف خواهد شد. اما این کار، از حوصلهٔ این نوشتار خارج است.

ویژگی‌های املائی نادری در نسخه دیده نمی‌شود. فقط «بی» (مثلاً در ترکیب‌هایی چون «بی دل»، «بی رحم» و...) را مکرر به شکل «پی» نوشته که شاید در مأخذش چنین بوده است. همچنین «ای» به شکل همزه روی «ه/ه» کتابت شده بود که در نقل اشعار به املائی امروزی برگشت. توضیح دیگر در این باره پیرامون جدانویسی یا پیوسته نویسی ترکیبات است. در این موارد نیز هیچ تغییری در املائی نسخه لحاظ نکردم. به عنوان نمونه، ترکیباتی چون «یکلحظه»، «یکدم» و «یکسره» را عیناً آوردم تا اگر از این طریق، احیاناً تصحیفی در متن راه یافته، کشف آن برای خوانندهٔ دقیق النظر ساده‌تر باشد. همچنین ادات «ن / ب» که بعضاً جدا از فعل کتابت می‌شده‌اند (مثل «نه‌بندی»)، به همان دلیل، جدا نوشته و نقل شد.

ب) مونس العشاق و تحفة الأفق:

این جُنگِ شعری، شامل غزلیات تا سدهٔ نهم هجری است که بدست «سلیمان قونوی» در ۸۶۰ هجری کتابت شده است و نسخهٔ خطّ او به شمارهٔ ۵۷۱۲ در کتابخانهٔ بزرگ حضرت آیهٔ الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره) نگهداری می‌شود (حسینی، ۱۳۶۷: ۳-۱۱۲). این جُنگ چنانکه از یادداشت آغاز آن بر می‌آید، زمانی متعلّق به مرحوم تربیت بوده که نمی‌دانیم به چند واسطه و به چه طریقی به کتابخانهٔ بزرگ مرعشی راه یافته است. اما این را می‌دانیم که مرحوم سعید نفیسی، پس از فوت تربیت، آن را نزد همسر آن مرحوم دیده و از آن در تدوین اشعار جنید شیرازی استفاده کرده است (جنید شیرازی، ۱۳۲۰: ۴-۳۳ مقدمه) اگرچه نفیسی نامی از «مونس العشاق» نبرده ولی تمامی اطلاعات او دربارهٔ آن جُنگ، با مونس العشاق سازگار است. همچنین اشعار جنید که از آن نقل کرده است، عیناً در مونس العشاق یافت می‌شود.^(۵) باری، از جهان ملک چهارده غزل در این منبع آمده است که نه مورد آن در دیوان شاعر موجود است.

آن نه غزل، با اشاره به شمارهٔ اوراق اشعار در مونس العشاق، به این شرح است:

- غزل ۳۷۸، صفحهٔ ۱۴۳ چاپی، به مطلع: «در عشق تو تا چند کشم بار ملامت...» (برگ ۸۵ ب)

- غزل ۵۲۴، صفحهٔ ۱۹۴ چاپی، به مطلع: «بتی که خاطر او مایل جفا باشد...» (برگ ۱۱۷ الف)

- غزل ۴۹۰، صفحهٔ ۱۸۲ چاپی، به مطلع: «یار من با من وفاداری نکرد...» (برگ ۱۲۵ ب)

- غزل ۵۱۶، صفحهٔ ۱۹۱ چاپی، به مطلع: «بوی مهتر بمشام من شیدا نرسد...» (برگ ۱۳۳ الف)

- غزل ۶۶۱، صفحهٔ ۲۴۳ چاپی، به مطلع: «جهان را دولت و بخت جوان بود...»^(۶) (برگ ۱۳۳ ب)

- غزل ۵۷۸، صفحهٔ ۲۱۳ چاپی، به مطلع: «مرا جز عشق تو کاری نباشد...» (برگ ۱۳۹ ب)

- غزل ۳۹۵، صفحهٔ ۱۴۸ چاپی، به مطلع: «دلارام مرا یارب بقا باد...» (برگ ۱۵۱ الف)

- غزل ۱۰۱۶، صفحهٔ ۳۶۹ چاپی، به مطلع: «آخر نظری فکن بحالم...» (برگ ۱۸۱ ب)

- غزل ۱۳۷۳، صفحهٔ ۴۹۲ چاپی، به مطلع: «تا کی از سرکشی وفا نکنی...» (برگ ۲۳۶ ب)^(۷)

اما چهار غزلی که در دیوان چاپی وجود ندارد و نویافته محسوب می‌شود عبارتند از:

- غزل برگ ۸۹ الف به مطلع: «غمش تا در دلم مأوا گرفتست / سرم چون زلف او سودا گرفتست». این

غزل که توضیحی دربارهٔ آن پس از این خواهد آمد، در نسخهٔ دانشگاه استانبول نیز آمده است.

- غزل برگ ۱۲۵ ب به مطلع: «خنده‌ای زد دهنّت تنگ شکر پیدا کرد / سخنی گفت لبّت لؤلؤی تر پیدا

کرد». این غزل بلافاصله پس از غزل دیگری از جهان ملک که پیش از آن آمده یعنی غزل ۴۹۰ دیوان

چاپی، با عنوان «وله» قرار گرفته است و با آنکه در هیچ منبع دیگری به نام «جهان ملک» ثبت نشده است

لزومی ندارد عجالتاً در انتساب آن به شاعر تردید کنیم. علی‌الخصوص که در بیت ما قبلِ آخرِ آن، لفظ

«جهان» به همان سبکی که شاعر با آن بازی می‌کند، دیده می‌شود.

- غزل برگ ۱۴۶ الف، به مطلع: «یار با ما وفا کند، نکند / ترک جور و جفا کند، نکند». این غزل در

نسخهٔ دانشگاه استانبول نیز آمده است.

- غزل برگ ۱۹۸ الف، به مطلع: «آخر نگاهی در حال ما کن / درد دلم را روزی دوا کن». این غزل در

مونس العشاق عنوان ندارد و در ابتدا، قطعاً و جزماً مشخص نبود که از چه کسی است. اما با یافته شدن نسخه دانشگاه استانبول، و وجود این غزل در مجموعه اشعار جهان ملک، انتساب این غزل بدون عنوان به شاعر تأیید شد.

همچنین درباره دو غزل دیگر از «مونس العشاق» و ارتباط آنها با جهان ملک باید توضیحی داده شود. نخست، درباره آخرین غزل این جنگ که در برگ ۲۴۶ ب آمده و کاتب (جامع) آن را با عنوان «وله» به غزل قبلی که از کمال خجندی است متصل کرده است. این غزل در واقع از جهان ملک است که در دیوان چاپی شاعر نیز یافت می‌شود (جهان ملک خاتون، ۱۳۷۴: ۴۵۶، شماره ۱۲۶۵). اولین بار، شخصی با مداد آبی در کنار این غزل، نام «جهان ملک» را نگاشته که به احتمال فراوان آن شخص، مرحوم سعید نفیسی باشد.

مورد دیگر، غزل برگ ۱۳۳ ب است که صراحتاً، عنوان «جهان ملک فرماید» دارد به مطلع:
مدار جان و جهانی تو ای عزیز وجود ز خلق جمله عالم تو بوده‌ای مقصود
این غزل در واقع از جهان ملک نیست. بلکه با توجه به بیت آخر که تخلص شاعرش در آن آمده از «ولد» یا همان سلطان ولد، فرزند جلال الدین محمد مولوی است که در دیوان او نیز ثبت شده است (سلطان ولد، ۱۳۳۸: ۴۶۴).^(۸)

ج) جنگ اسکندر میرزا تیموری:

این جنگ آراسته و بسیار نفیس، در سالهای ۸۱۳ و ۸۱۴ هجری برای اسکندر میرزا تیموری و در شیراز، به خط سه نفر از کاتبان درباری کتابت شده است. نسخه اصل جنگ که اکنون در کتابخانه موزه بریتانیا («کتابخانه ملی انگلستان» فعلی) نگهداری می‌شود برای اولین بار مورد استفاده مرحوم مجتبی مینوی قرار گرفت و آن مرحوم فهرستی از محتویات آن را برای خود تهیه کرد که اکنون در کتابخانه وقفی او نگهداری می‌شود (دانش پژوه و افشار، ۱۳۷۴: ۴۸). پس از مینوی، تصویر جنگ به همت مرحوم علی اصغر حکمت به ایران رسید. دکتر اصغر مهدوی از روی این تصویر لیستی از جنگ اسکندر میرزا تهیه کرد که به کوشش استاد افشار منتشر شد. مرحوم خانلری نیز اشعار حافظ این جنگ را به شکل مجزا نشر داد.^(۹) استفاده از جنگ اسکندر میرزا از آن پس براساس میکروفیلم موجود در دانشگاه تهران، شماره ۲۴ گسترش یافت و از آن در برخی پژوهشهای شعرشناسی استفاده شد (دانش پژوه، ۱۳۴۸: ۲-۴۰۱).

در این جنگ، در برگ ۲۵۲، غزلی با عنوان «جهان ملک راست»، به مطلع زیر آمده است:
بی تو چشمم نگرانست خدایا مپسند خونم از دیده روانست خدایا مپسند
این غزل که در دیوان چاپی نیامده است، در نسخه دانشگاه استانبول نیز دیده می‌شود که تأییدی است برای انتساب شعر به جهان ملک خاتون.

د) جُنْگِ غزلیاتِ سدهٔ نهم دانشگاه تهران:

این جُنْگ که در سدهٔ نهم و در عصر حیات جامی کتابت شده است، شامل غزلیات حدود هفتاد سرایندهٔ پیش از قرن نهم است.^(۱۰) سرایندگان گمنام این مجموعه، در مقایسه با مجموعه‌های مشابه آن تنوع خوبی دارد و مثلاً من در جستجوی شعرای گمنام موجود در مونس العشاق، برخی را منحصراً در این منبع یافتیم. در صفحهٔ ۱۵۳ این جُنْگ شعری، یک غزل با عنوان «جهان ملک خاتون فرماید نورِ قبره» آمده است به مطلع زیر:

بیا بنشین مرو در خواب امشب دل ما را دمی دریاب امشب
این غزل در دیوان چاپی نیز آمده است (جهان ملک خاتون، ۱۳۷۴: ۳۲) با این تفاوت که در منبع خطی، بیت دوم دیوان چاپی وجود ندارد، ولی در عوض قبل از بیت پایانی، این بیت آمده که در چاپی نیامده است:

مرو از پیشم ای سرو سمن بر مران از چشم ما خواب امشب

غزلی از جهان ملک در دیوان حافظ

در برخی از نسخه‌های خطی قدیمی دیوان حافظ غزلی هست به این مطلع:

غمش تا در دلم مأوا گرفتست سرم چون زلف او سودا گرفتست

و مثلاً از میان نسخه‌های مورد استفادهٔ مرحوم دکتر خانلری، این غزل در دو نسخهٔ «ح» (مورخ ۸۲۱ هجری متعلق به مرحوم دکتر اصغر مهدوی) و «ک» (مورخ ۸۲۵ هجری از کتابخانهٔ نور عثمانیه در استانبول) وجود دارد (حافظ، ۱۳۷۵: ۱۰۰۶).

مرحوم پُژمان بختیاری، در چاپ خود از دیوان حافظ، این غزل را جزو غزل‌های مشکوک حافظ آورده است. اما در نظری که دربارهٔ آن داده شعر را از حافظ دانسته است. او می‌نویسد:

«این غزل در جُنْگ آقای نفیسی به نام ملک جهان خاتون ثبت و ظاهراً اشتباه است» (حافظ، ۱۳۷۷: ۴-۴۲۳).

نظر آن مرحوم مبنی بر اشتباه بودن انتساب شعر به جهان ملک، اگرچه با یافته شدن اسناد محکم امروزه ارزشی ندارد، حداقل نشان می‌دهد که مرحوم سعید نفیسی در جُنْگی که برای خود فراهم آورده بوده شعر را، شاید از روی مونس العشاق - که مدتی به رسم امانت در اختیارش بوده - به نام جهان ملک ثبت کرده است.

استاد سلیم نیساری، این شعر را در تصحیح حافظ خود وارد دیوان نکرده و در انتهای دیوان، آن را از جهان ملک دانسته است (حافظ، اسفند ۱۳۷۷: ۶۱۷).

این غزل در دو منبع از منابع این گفتار، به نام جهان ملک خاتون ثبت شده است که تردید در آن کمتر راه دارد: یکی جُنْگ مونس العشاق است، مورخ ۸۶۰ هجری^(۱۱) و دیگری نسخهٔ دانشگاه استانبول که انتساب آن را به شدت تقویت می‌کند. لازم به توضیح است اشعاری که به نام خواجه حافظ در چند نسخهٔ

محدود از دیوان او - اگرچه کهنه باشد - ثبت شده است، در صورت یافته شدن در دیوان شعرای گمنام یا کم شهرت همعصر و یا متقدّم او، به احتمال بسیار از آنها خواهد بود.

در ادامه، سی و شش غزل نویافته از جهان ملک خاتون را براساس سه منبع (نسخه دانشگاه استانبول، مونس العشاق و جنگ اسکندر میرزا تیموری) می‌آورم. در موارد معدودی که اشعار نسخه استانبول در مونس العشاق و جنگ اسکندر میرزا نیز آمده است به دلیل قدمت، آن دو منبع را اساس قرار می‌دهم و اختلافات نسخه استانبول را در پائین صفحات متذکر می‌شوم. در باقی موارد نیز که اشعار را از روی مأخذی منحصر به فرد (نسخه استانبول) نقل می‌کنم در صورت هر اعمالِ تغییری در متن، خواننده را در جریان قرار خواهم داد.

در پایان نیز ابیات اضافه‌ای را که در نسخه استانبول، در مقایسه با غزلیات موجود در دیوان چاپی یافته شد، پیوست می‌کنم.

غزلیات نویافته

۱

کارمن عشق است و این کاری خوش است	بار عشقت بر دلم باری خوش است ^(۱۲)
دل بدو بخشم که دلداری خوش است	جان دهم در پایش ار چه بیوفاست
در چمن با صحبت خاری خوش است	بلبل شوریده را از عشق گل
یک‌قدم درنه که بازاری خوش است	جان فروشانند در بازار عشق
از قد یارم نموداری خوش است	راستی را، سرو در نشو و نما
در گل حیرت گرفتاری خوش است	قد او را سرو چون گویم که سرو
نقطه‌ای در دور پرگاری خوش است	نقطه موهوم، یعنی آن دهن
چشم جادوی تو بیماری خوش است	هیچ بیماری نباشد خوش ولیک
لیکن از دست کمانداری خوش است	تیر مژگانش جهان در خون گرفت

۲

سرم چون زلف تو ^(۱۴) سودا گرفتست	غمش تا در دلم مأوا گرفتست ^(۱۳)
ز آتش آتشی در ما گرفتست	لب چون آتشش آب حیاتست
هوای آن قد و بالا گرفتست	همای هستیم ^(۱۵) عمریست کز دل

که کار عاشقان بالا گرفتست
چرا او سایه از ما واگرفتست^(۱۶)
مگر یارم ره صحرا گرفتست
خیالش در دو چشمم جا گرفتست
وفای آن بت رعنا گرفتست^(۱۷)
جهان در لَوْلُو لالا گرفتست

بلی از اعتدال قامت اوست
چو ما در سایهٔ الطاف اویم
نسیم صبح، عنبر بوست امروز
رخ او نور چشم ماست زانرو
[مسلمانان مرا دامن ز عالم
ز دریای دو چشمم گوهر اشک

۳

بیتو با ملک جهانم کار نیست
جز تو در عالم مرا دلداری نیست
ور بجان جویم وصال یار نیست
در جهان چون آن بت عیار نیست
مثل رویش یک گل بربار^(۱۹) نیست
همچو روی زرد من دینار نیست
همچو زلفش مشک در تاتار نیست
در جهان مستی چو تو خونخوار نیست^(۲۰)
جز بلانگیزی او را کار نیست
طاقتم هر بار بود این بار نیست
چون کسی با من درین غم یار نیست
بر درش، چون عاشقان را بار نیست
در جهانت چون کسی غمخوار نیست

از تو بر خاطر مرا آزار نیست^(۱۸)
گر بجای من ترا دلداری هست
تا بخواهی صحبت اغیار هست
فتنه انگیزی، بلاجویی، دگر
در سرابستانِ فردوسِ برین
در همه بازار صرافان عشق
چون لبش، از مصر شکر برنخواست
چشم او را گفتم: ای خوانخوار مست!
گفت تُرک مست چون خنجر کشید
چند بار هجر بر جانم نهی
با که گویم حال خود ای دوستان
ای دل بیچاره یکچندی بساز
غم بر احوال جهان تا کی خوری

۴

مرا جز لطفش امید دگر نیست
غذای دل بجز خون جگر نیست
چرا بر جان مسکینان نظر نیست؟

شبه تاریک و امید سحر نیست^(۲۱)
مرا در هجر تو، ای راحت جان
تُرا ای نور چشم اهل بینش

بیالین غریبانت گذر نیست؟
ز حال مستمندانت خیر نیست؟
که در عشقت بجز جانم سپر نیست
ولی هیچم ز هجرانت بتر نیست

۵

تا چند بکام دل اغیار توان گشت
تا چند بناکام پی یار توان گشت
بر تا چند ز ناموس چنین زار توان گشت
تا چند بصبر از پی دلدار توان گشت
از بهر گلی چند پی خار توان گشت

چرا ای مونس دل‌های رنجور
چرا ای آرزوی دردمندان
مزن تیر جفایت بر دل من
مرا بار از جهان بر دل بسی هست

تا چند چنین بی‌دل و بی‌یار توان گشت^(۳۲)
عمرم بشد از دست و بکامی نرسیدم
خیزم و ناموس و ریا ترک بگویم
گویند که صبری کن و دلدار بدست آر
آن نیست بقا مهلت اسباب جهان را

۶

عاقبت تا چه کند با من مسکین سمت
گر نوازیم دمی، زنده توان شد بدمت
دل چه باشد، سر و جان باد فدای قدمت
گر بشد بر گل نورسته سنبل...^(۳۴)
یارب از گردش ایام مبادا المت
چارهٔ بندهٔ بیچاره بساز از کرمت
فلک ار مَلک سلیمان دهد و جام جمت
التفاتی ننمایم بوجود و عدمت
بگذر از جان و جهان تا برجانان برمت

دل‌م از پرده برون میرود از دست غمت^(۳۳)
چون شدم کشتهٔ عشقت، بدم‌ای عیسی دم
دل ما بردی و هرگز هوس مات نبود
زلف شب‌پوش تو خورشید در آرد بکمند
گرچه صد گونه‌الم بر دل و جانم خواهی
دلبر! چون کرم و لطف تویی پایان است
عاقبت باز ستاند بستم، تا دانی!
ای فلک گرچه ازین جور کنی بر دل من
شده‌ام خاک سر کوی تو تا یادم گشت

۷

آخر نظری کن بمن از عین عنایت
خوش باشد اگر با تو توان کرد حکایت

بگذشت بتا درد من از حد نهایت^(۳۵)
دردی که دل‌م در غم هجران تو دارد

شرح غم هجران نتوان گفت نگارا
گر جور کنی بر من بیچاره، چه چاره؟
تارای که داری تو و میل تو سوی کیست
گر دوست بریزد بجفا خون دلّم را
از جور رقیبان نکنم ترک غم دوست
با ما بجفائی صنما، باز ندانم
ای جان جهان، من ز گدایان جهانم

۸

چون غم هجران او نداشت نهایت^(۲۶)
وقت نیامد بُتا که از سر انصاف
غایت آنها که از جفای تو دیدم
گر تنم از دست غم ز پای درآید
گر تو به تیغم زنی خلاص نخواهم
شرح غم عشق، بیش ازین چه بگویم
ای بُت نامهربان و شوخ ستمگر
آنچه من از روزگار سفله کشیدم
جان و جهان دادم و غمت بخریدم

هستیم بدیدار تو مشتاق، بغایت
از دوست بدشمن نتوان برد شکایت
زین معرکه تا خود که برد گوی هدایت
بسیار از آن به که کند خصم رعایت
انصاف بده کز طرف کیست جنایت
تا از من بیچاره چه کردند روایت
زنهار، نظر بازنگیری ز گدایت

عاقبت اندوه عشق کرد سرایت
سوی ضعیفان کنی نظر بعنایت؟
نور یقین داشت دردلّم ز بدایت
دل نَکنم، تا منم، ز قید وفایت
زخم تو خوشتر که از رقیب حمایت
شوق من و جور او رسید بغایت
از تو کنم یا ز روزگار شکایت؟
پیش تو گویم بروزگار حکایت
بهتر ازینم نبود هیچ هدایت

۹

خنده‌ای زد دهنّت تنگ شکر پیدا کرد^(۳۷)
طرّه از چهره برانداز که آن زلف سیاه
پفدای گل رخسار تو بادم که او [کذا] ^(۳۸)
هر سحر داد بیوی سر زلف تو بباد
روز رخسار تو تا با شب زلفت بنشست
بود نایاب میان تو ولیکن کمرت

سخنی گفت لبت لؤلوی تر پیدا کرد
در سفیدی عذار تو اثر پیدا کرد
فستقی دایره‌ای^(۳۹)، گرد قمر پیدا کرد
نافه، مشکى که بصدخون جگر پیدا کرد^(۴۰)
در جهان قاعدهٔ شام و سحر پیدا کرد
چست بر بست میان را و بزر پیدا کرد

۱۰

نامرمدیش بر من بیدل چه جفا کرد
و آنگاه تنم را هدف تیر بلا کرد
جز حاجت من، کام همه خلق روا کرد
آنکس که مرا از تو بناکام جدا کرد
کس را چه گناهست چو تقدیر، خدا کرد
آری دم سردم مدد باد صبا کرد
اندیشه آن کن که جهان با که وفا کرد

دیدي که دگر مردمک دیده چها کرد^(۳۳)
بردامن دل، خون من خسته جگر ریخت
لعل لب دُرپوش گهرپاش نگارم
کام دل از ایام مبیناد خدایا
در کلبه هجران شدم از خلوت وصلت
از آه من آن زلف پریشانَت برآشفَت
از اهل جهان بر تو وفا گر نکند کس

۱۱

با بنده نداری سر یاری، چه توان کرد
آری سر وصلم چو نداری چه توان کرد
ایدل چو تو بیصبر و قراری چه توان کرد
خون جگرت ریخت بزاری چه توان کرد
ای دوست گرم یاد نیاری چه توان کرد
ور نیز برانند بخواری چه توان کرد
این است مرا در سر، آری، چه توان کرد

دولت نه بزورست بزاری چه توان کرد^(۳۳)
من بر سر آنم که کنم جان بفدایت
صبرست دوی دل بیچاره محزون
ای مردمک دیده! اگر شرح فراقش
بی یاد تو یک لحظه نفس می نزنم من
گر بنده بیچاره نوازند توانند
گفتند جهان در سر کار تو کند جان

قصه ما همچنان مشکل بماند
همچو سرورم پای دل در گل بماند
ز آن همه، غمهای بیحاصل بماند
دل برفت اندیشه باطل بماند
لاجرم دلبر ز من غافل بماند
در هوای قامتش مایل بماند
حسرت روی ویم در دل بماند

دل ببرد و درد دل در دل بماند^(۳۳)
بس که باریدم ز دیده خون دل
هیچ کام دل مرا حاصل نشد
از غم و اندیشه اش خون شد دلم
غفلت آورد این قضاها بر سرم
راستی راه، قد او را سرو دید
در غمش جان جهان از دست رفت

۱۳

آه این دل بیچاره درین غصه بماند
هیچم بغم روی تو ای دوست نماند
عشق از زغمت گردِ جهانم بدواند
یا بخت مرا از تو بمقصود رساند
کآن دوست مرا از غم هجران برهاند
بی شک ز دو چشمش، ز غم خون بچکاند
گر حال دل بنده^(۳۵) بیچاره بداند
بر خاک رهم عشق تو تا کی بنشانند؟
حال من دل خسته همانا که نداند

کس نیست کزو داد دل ما بستاند^(۳۴)
در عشق تو بسیار غم هست و لیکن
کوتاه نکنم دست ز دامان وصال
یا سر بنهم در سر سودای دو زلفت
یارب! چه شبی باشد و آن روز، چه روزی
بر درد من خسته گر آگاه شود دوست
پر خون شود از غم دل سنگین نگارم
برخاست دلم ازدو جهان در غم رویت
دلدار ترخم نکند بر دل ریشم

۱۴

نقد شادی، درمی بر من درویش نماند
مرهم وصل نهادی تو و آن ریش نماند
که وفا دردل بیگانه و در خویش نماند
بیش ازین صبر من از جور بداندیش نماند
که ز درد غم احوال دل خویش نماند

طاقتم در غم ایام ازین بیش نماند^(۳۶)
ریش هجران تو بر دیده جانم [گر]^(۳۷) بود
روزگاری عجب است ای دل بیچاره برو
طاقتم طاق شد از جور زمانه، چکنم
آخرای دل غم احوال جهان چند خوری

۱۵

گل ما را بغم عشق تو آمیخته اند
در دل آورده و از راه نظر ریخته اند
ای بسا دل که در آن حلقه درآویخته اند
طاقت شوق نیاورده^(۳۸) و بگریخته اند
در جهان بین که چه آشوب برانگیخته اند

گرد مهتر ز ازل بر دل ما بیخته اند^(۳۸)
ای بسا خون جگر کز غم تو مردم چشم
حلقه زلف پریشان چو بیفشانی به
لشکر صبر من دلشده در صف فراق
چشم تو فتنه^(۴۰) و زلفین پریشان نگار

۱۶

دل ازو برنکنم گرچه دل از ما برکند
ای خوشا طالع مسعود و زهی بخت بلند

رشته جان مرا هست بمهرش پیوند^(۴۱)
گرشبی دست دهد دولت وصلش ما را

یکدم از بند غم آزاد نگشت ای دل‌بند
دل زمن دور و، من از دوست، خدایا مپسند
خسته هجر تو سودش ندهد شربت قند
بیش ازین در برخ بنده مهجور میند
جور و بیداد تو، ای خسرو خوبان! تا چند

۱۷

وز فراق رخ تو واله و حیران تا چند
در هوای رخ تو واله و گردان تا چند
درمندان تو در حسرت درمان تا چند
حال من، چون سر زلف تو پریشان تا چند
چون پری از بر چشم شده پنهان تا چند
مانده در حادثه محنت هجران تا چند
من آشفته چنین بی سر و سامان تا چند

تا دلم بسته زنجیر سر زلف تو شد
در چنین روز که هر کس بوصالی شادند
شربتی ز آن لب شکرشکنم ده که یقین
چون دل از جان و جهان در سر زلفت بستم
صبر و آرام من خسته مسکین تا کی

ماز عشق تو چنین بیسر و سامان تا چند^(۴۳)
همچو بلبل که ز گل دور فتد وقت بهار
با طیب من دل خسته بگوئید آخر
زینهار ای نفس صبح! بگو با دلدار
پرده یکسو فکن ای طرفه حوران بهشت
تو ز من فارغ و دور از تو من سوخته دل
آخر از دست جفاهای تو ای جان جهان

۱۸

خونم از دیده روان است خدایا مپسند
دل اندر غم جان است خدایا مپسند
انکه از خار جفایش دل ما بخرائید
مگر^(۴۶) امید من دلشده با زیور حُسن
دل مجروح من از درد غم و آتش صبر
سود نادیده درین مرحله جانست زبان
آنچه^(۴۷) از جور زمان و غم ایام فراق
بر دل و جان جهان است خدایا مپسند

بیتو چشمم نگران است خدایا مپسند^(۴۳)
جانم از صحبت^(۴۴) تن کاست الهی^(۴۵) در یاب
انکه از خار جفایش دل ما بخرائید
مگر^(۴۶) امید من دلشده با زیور حُسن
دل مجروح من از درد غم و آتش صبر
سود نادیده درین مرحله جانست زبان
آنچه^(۴۷) از جور زمان و غم ایام فراق

۱۹

هرگزم با خود آشنا نکند
دانم آن بی وفا وفا نکند
وعده‌ای بود گوئی، نکند

یار با ما بجز جفا نکند^(۴۸)
بوفایش طمع نمیدارم
گفت روزی وفا کنم با تو

یک زمان نگذرد که با یادش
چه خطا کرده‌ام که آن دلداری
روز وصل تو خواست دل بدعا
دارم امید کز کمان دعا
همچو عمرت عزیز میدارم
دل مجنون من ز هر دو جهان

جامهٔ جان، دلم قبا نکند
نظر لطف سوی ما نکند؟
دل عاشق جز آن دعا نکند
ناوک آه من خطا نکند
عمر با هیچ کس وفا نکند
آرزو جز رخ شما نکند

۲۰

یار با ما وفا کند، نکند^(۴۹)
رحم بر^(۵۰) عاشقان سرگردان
دست جورم ز دامن عشرت
بعلاج طرب، طیب وصال^(۵۲)
لب گوهرفشان او بسخن
پیشهٔ زلف هندویش دزدیست
حال درویش راه نسیم صبا
یار بیگانه‌خوی^(۵۴) از سر مهر
محتشم بر سر سریر نوا
مال و ناز و نعیم و جاه جهان
در جهان تا منم، مرا از دوست

ترک جور و جفا کند، نکند
از برای خدا کند، نکند
بی جفایی^(۵۱) رها کند، نکند
درد ما را دوا کند، نکند
کام ما را روا کند، نکند
اصل هرگز خطا کند، نکند
عرض آن پادشا کند، نکند^(۵۳)
با خودم آشنا کند، نکند
یاد هر بی‌نوا کند، نکند^(۵۵)
هیچ با کس وفا کند، نکند
تیغ هجران جدا کند، نکند

۲۱

روزی مگر این بسته‌در ما بگشایند^(۵۶)
گر خلق جهان حال من زار بدانند
عمریست که از جور فلک باغم و دردم
زنهار که دل در فلک و دهر نه‌بندی
تا کی در بخت من بیچاره به‌بندند

وز لطف، من گمشده را راه نمایند
از غبن و تحیر سر انگشت بخایند
زین بیش مگر درد بدردم نفزایند
کایشان‌چو جهان، یکسره بیمهر و وفایند
وقت است که از روی ترحم بگشایند

۲۲

بگشا گره ز زلفش و بوئی سوی من آر
بازاً که عاشقان تو مُردند از انتظار
بر ما جفا و جور فراقِ روا مدار
زنهار عهد یار وفادار گوش دار
ای دیده در فراقش ازین بیش خون مبار
چون بر وصال یار نداریم اختیار
بسیار غم مخور که جهان نیست پایدار

ای باد مشکبو بگذر سوی آن نگار^(۵۷)
با او بگو که ای بت نامهربان من
دل داده‌ایم و مهر تو از جان خریدهایم
کردی چو روزگار، فراموش بنده را
ای دل بساز با غم هجران و صبر کن
باری خیال دوست ز پیش نظر مشوی
ای دل تو تا بکی غم حال جهان خوری؟

۲۳

کی بدست آیدت ایدوست چو من یار دگر
که به بینم مگر ایدوست ترا بار دگر
بر سر بارِ فرومانده منه بار دگر
خود ترا نیست بجز جور و جفا کار دگر
نیست بیمارِ ترا حاجتِ تیمار دگر
چون مرا نیست بجز لطف تو غمخوار دگر
بتفرج نتوان رفت ببازار دگر
ندهد دل که روم پیش خریدار دگر

گفته‌ای نیست مرا جز غم تو کار دگر^(۵۸)
حسرتم در دو جهان نیست بجز دیدارت
چندم از خود بستم بی سببی داری دور
ای بسا بار که بر خاطر رنجور^{۵۹} من است
من بیمار به تیمار غمت خرسندم
لطف فرمای غم حال من خسته بخور
چون خریدار متاعم نبود در بازار
گر تو از من بخری جان و جهان را بجوی

۲۴

ندانم چون کنم درمان عشقش
روان ترکش کنم، قربان عشقش
غریق بحر بی‌پایان عشقش
بزد^{۶۱} در دست من دامان عشقش
بود بر جان روان فرمان عشقش
که روزی بشکنم پیمان عشقش
جهانی بیسر و سامان عشقش

منم سرگشته و حیران عشقش^(۶۰)
در آن کیشم که گر جان خواهد از من
ندیده گوهری از وصل، گشتم
بروز حشر اگر برخیزم از خاک
اگر گوید روان را بر من افشان
گر او بشکست عهدم، حاش لله
اگر گویند عاشق در جهان کیست

۲۵

آورده کسی دگر در آغوش
تا کی بغمت نشسته خاموش
بر آتش شوق میزند جوش
تا چند نهیم بر خبر گوش
از دست برفت طاقت و هوش
در خواب، زهی سعادت دوش
ای سرو سمن بر قباپوش
صد جرعه زهر میکند نوش
آتش چه نهی بزیر سرپوش

ای کرده مرا ز دل فراموش^(۶۲)
فریاد برآرم از فراق
از تاب غمت دلم چو دیگی
بازآی که در غمت بمردیم
از پای درآمد ز عشقت
دوشت بکنار می‌گرفتم
امشب چه کنم که از تو دورم
هر لحظه دل از جفا و جورت
ای دل غم او نهان چه داری

۲۶

کامید ندارم نه زیگانه و نز خویش
کو یار که بردارد باری ز دل ریش
مرهم نه و از روز مکافات بیندیش
قریان شو و ترکش مکن.....^(۶۴)
چون نوش میسر نشود نیش مزین بیش
خون خوردن دلها نه حلالست درین کیش
فرض است زکاتی که رسانند بدرویش

یارب نظری کن بعلی رعم بدانیش^(۶۳)
کو دوست که یکلحظه غم دل بتوان گفت
مجروح شد ای دوست ز هجر تو دل من
ای دل هدف تیر و کمان غم یاری
تا کشته آن نوش لبلعل چو قندیم
فتوی ندهد کس که خوری خون دل خلق
درویش دعا گفت که شاهان جهان را

۲۷

دردمند از پی درمان تو تا کی باشم
بسته زلف پریشان تو تا کی باشم
در هوای گل بستان تو تا کی باشم
بسته بازوی هجران تو تا کی باشم
من سرگشته بفرمان تو تا کی باشم

دلبرا خسته هجران تو تا کی باشم^(۶۵)
اینچنین واله و سرگشته و آشفته نهاد
هر شبی تا بسحر نعره زنان چون بلبل
بی کمان گوشه ابروی تو، در قبضه چرخ
ای دل آخر چو بفرمان من خسته نه‌ای

بسته چاه زنخدان تو تا کی باشم
در فراق لب و دندان تو تا کی باشم
خسته خار مغیلان تو تا کی باشم
از هوا، کشته پیکان تو تا کی باشم

۲۸

با آنکه نیست ما را یکدم قرار دیدن
تا چند همچو آهو خواهی ز من رمیدن
یک گل نمیتوانم از باغ وصل چین
سهل است جور دشمن از بهر او کشیدن
در عشق ناگزیرست از سرزنش شنیدن
خواهی قد چوسروم از بار غم خمیدن؟
در وسع من نباشد از روی او بریدن

۲۹

درد دلم را روزی دوا کن
یارب بفضلت دفع بلا کن^(۶۹)
وقتست جانا، وعده وفا کن
بازای و رحمی بر حال ما کن
بر رگم دشمن با ما صفا کن
امید ما راه، باری وفا کن
این زشت‌خویی جانا^(۷۲) رها کن
[اندیشه‌ای از روز جزا کن]^(۷۳)
جان و جهان^(۷۵) را پیشش فدا کن

۳۰

بیش ازین شوخی و عیاری مکن

ای خجل ز آن لب چون چشمه‌نوش، آب حیات
گوهرافشان ز دو چشم^(۶۶) از صدف سینه چو ابر
در ره بادیه هجر و بیابان فراق
ز آن کمان‌خانه ابروی تو ای جان جهان

بیتو نمی‌توانم یک لحظه آرمیدن^(۶۷)
ای آهوانِ چشمت در عین شیرگیری!
فریاد ای عزیزان! از خار جور دشمن
گر دوست را عنایت بر حال دوست باشد
عاشق امان نجوید از رحمت رقیبان
ای ماه‌روی بی‌مهر آخر بگوی تا کی
گر مدعی منعم هر لحظه بر سر آید

آخر نگاهی در حال ما کن^(۶۸)
از دست هجران من در بلایم
[گفتن]^(۷۰) بوصلت روزی نوازم
من از^(۷۱) فراق شوریده‌حالم
بی جرم یارا با ما بجنگی
صد ره نویدم دادی بوصلت
از خوب‌رویان زشتی نیاید
زین بیش ما را از خود میازار
در راه عشقت جان^(۷۴) را چه قیمت

دلبرا با من ستمکاری مکن^(۷۶)

تا توانی ترک غمخواری مکن
زینهار ایجان سیه‌کاری مکن
بیش ازین آهنگ بیزاری مکن
با من ای آرام جان خواری مکن
خونفشان شد، مردم آزاری مکن
با نگار بی‌وفا یاری مکن
در فراقش خویشان‌داری مکن
با من مسکین ستمکاری مکن

چون بغم کردی دلم را مبتلا
کارم از سودای زلفت درهم است
زاری و افغانم از گردون گذشت
سالها چون جان عزیزت داشتم
مردم چشمم ز آزار غمت
بارها گویم که ای دل بعد ازین
باز گویم گر مردات آرزوست
چون ترا دارم من ای جان جهان

۳۱

یارب ازمن تا کجا فارغ نشیندیار من
شمع وصلی برکن از بهر دل بیمار من
رحمتی هرگز نیارد بر دل افگار من
بار هجرانش بسرباری نهد بر بار من
تا چه باشد بعد ازین حال دل غمخوار من
تابکی بارد بزاری دیده خونبار من

دلبرم^(۳۷) تا کی نیارد رحمتی بر کار^(۳۸) من
در نمی‌باید ز خوبی صورتت را هیچ حرف
دلبر بی‌رحم من بد عادتت دارد که او
بار بسیارست بر جان من از غم، تابکی
دل‌پراز خون‌گشت، نمودم او دمی غمخواری
خون دل در حسرت دیدارت ای جان جهان

۳۲

خمیده پشت امیدم ز بار هجر چو بون
بر آستانه غم رفت و سر نهاد کنون
نشان بخت سیاه است و طالع وارون
که گشت توسن طبعم چو میش ریش زبون
فلک چه آورد از پرده قضا بیرون
بگو که کرد جهان را ز خون دل جیحون

دلخراپ و تنم خسته و جگر پر خون^(۳۹)
دلی که بر سر بخت امید ساکن بود
من آن ستم که ز گردون سفله می‌بینم
زمانه داد مرا گوشمال، چندانی
درون خلوت صبریم معتکف تا خود
ایا صبا! ز من خسته گر بپرسد دوست

۳۳

که غیر من نبود در کسی وفا چندین

مکن، که کس نکند بر کسی جفا چندین^(۴۰)

روا مدار که باشند دوستدارانت
خطا بود دل یاران مخلص آزردن
بسالی ار گذرم بر درت، عدو گوید
جفا مکن چو تو شاهی و من گدای درت
ستم ز حد میر آخر که تا جهان بودست

۳۴

بکام دشمن بدکام ناسزا چندین
چه عادت است کسی خود کند خطا چندین
فلان مزاحم این در شود چرا چندین
که پادشا نکند جور بر گدا چندین
نداشت جور و جفای هیچ کس را چندین

نادیده مثل رویت ای نور دیده، دیده^(۸۱)
هر بد که گفت دشمن در شان من چگویم
از شرم رنگ رویت وز رشک قامت تو
هر شب ز درد عشقت بینی هزار عاشق
گفتی بدرد هجران صبری بکن؛ نگارا
ای پادشاه خوبان آخر عنایتی کن
ای از جمال رویت مه روشنی ر بوده

با ما چرا بکینی ای یار برگزیده
یارب که مدعی را بادا زبان بریده
گل در عرق نشسته سرو چمن خمیده
از شوق دست بر سر، صد پیرهن دریده
صبر از تو چون توان کرد ای نور هر دو دیده
چون گشتم از دل و جان هندوی زرخیده
چشمی چو چشم مستت چشم جهان ندیده

۳۵

روزی ز سر لطف مرا یاد نکردی^(۸۲)
من شرح جفای تو نمودن نتوانم
ای خسرو خوبان جهان! از سر رحمت
دیوار محبت که بیفتاد ز پیشت
ای دوست فراموش مکن کز غم هجران

غمگین دل مسکین مرا شاد نکردی
با این دل بیچاره چه بیداد نکردی
ز آن بود که پابست ز بنیاد نکردی
جانم بلب آمد، تو مرا یاد نکردی

۳۶

محنت و دولت هجران بسر آید روزی^(۸۳)
بر سر کوی سعادت مگر از روی صفا
گر تحمل کنی ای دل بغمش از سر لطف
بیدلی را مگر از وصل شبی بنوازد

اختر از برج وبالم بدر آید روزی
موکب دولتم اندر گذر آید روزی
آن نگار از در انصاف در آید روزی
تا ز آه سحری بر حذر آید روزی

من چو یعقوب شدم ساکن بیت الاحزان
بلبلا صبر کن اندر غم هجران که مگر
ایدل از کار جهان یکسره نومید مشو
مگر از گم شده یوسف خبر آید روزی
گل بستان امیدت ببر آید روزی
که جهان را غم و اندیشه سرآید روزی

ابیات نویافته در برخی غزل‌ها براساس نسخهٔ استانبول

- غزل ۶۵ صفحه ۳۲ (۳۸ الف نسخهٔ استانبول)، پس از بیت چهارمِ چاپی این بیت آمده است:
مرو از چشمم ای سرو سمن بر
مران از چشم من خونا بامشب
- غزل ۷۱۶، صفحه ۲۶۲ (۵۲ ب نسخهٔ استانبول)، پس از بیت سوم چاپی، این دو بیت آمده است:
کوری دیدهٔ زاغان سیه روی آخر
بلبل دلشده، دیگر بگلستان برسید
مدت محنت یعقوب بلاکش بگذشت
یوسف مصرِ نکوئی سوی کنعان برسید
- غزل ۸۹۰، صفحه ۳۲۴ (۵۷ ب نسخهٔ استانبول)، به جای بیت سوم چاپی، این بیت آمده است:
چندان جفا کشیدم در حسرت و فایش
جز درد دل ز عشقش هیچم نگشت حاصل
- غزل ۹۳۱، صفحه ۳۳۹ (۵۸ الف نسخهٔ استانبول)، پس از بیت دوم چاپی، این بیت آمده است:
چه چون زلف خودم دل بجفا بشکستی
بدو چشم تو که من عهد و وفا نشکستم
- غزل ۹۴۶، صفحه ۳۴۴ (۵۸ الف نسخهٔ استانبول)، پس از بیت سوم چاپی، این بیت آمده است:
توسن کام مرا صحن فلک میدان بود
چون خر لنگ چرا بستهٔ افسار شدم
- غزل ۱۰۸۳، صفحه ۳۹۲ (۶۰ الف و ب نسخهٔ استانبول)، که از هفت بیتِ غزل، بیت اول و چهارم متفاوت از چاپی است. بیت ۲، ۳، ۵ و ۶ را هم ندارد. ولی در عوض دو بیت نویافته دیده می‌شود. از این میان تنها بیتِ آخر مشترک است. به همین دلیل کل غزل از نسخهٔ استانبول نقل می‌شود:

در سر کوی تو ما دل بجفا بنهادیم
جان و دل طرح بیازار وفا بنهادیم
گر رضای دل دادار بجان دادن ماست
سر تسلیم کنون پیش رضا بنهادیم
گرچه باری نبود بر دلت از ما لیکن
بر دل و دیدهٔ جان داغ شما بنهادیم
نرود مهر تو از لوح ضمیرم هرگز
ز آنکه در مجری دل مهرگیا بنهادیم
تا گشادند سر زلفِ جهان آشوبش
حلقه بر گردن آهوی خطا بنهادیم

- غزل ۱۰۰۴، صفحه ۳۶۵ (۶۰ ب نسخهٔ استانبول)، پس از بیت آخرِ چاپی، این بیت آمده است:

غم عشق تو کشت جان جهان جان بملک جهان بنفروشم
 - غزل ۹۱۱، صفحه ۳۳۲ (۶۱ الف نسخه استانبول)، پس از بیت ششم چایی، این بیت آمده است:
 گر تو بخون جان من میدهی ای صنم رضا من ز جهان رضای تو از دل و دیده جستهم
 - غزل ۹۲۱، صفحات ۶-۳۳۵ (۶۲ ب و ۶۳ الف نسخه استانبول)، پس از بیت چهارم و هشتم چایی، به ترتیب این ابیات آمده است:

هر دمی چون جلوه کردی سرو ناز در دمی صد درد از و برچیده‌ام
 کی چشم جام وصالش چون مدام دُرد دُردِ هجر او نوشیده‌ام
 - غزل ۱۱۱۸، صفحات ۵-۴۰۴ (۶۵ الف نسخه استانبول)، پس از بیت چهارم چایی، این بیت آمده است:

در پیّت جانها روان گردد بنزهتگاه دین(!؟) چون روان گردی برای نزهت ای سرو روان
 - غزل ۱۱۳۲، صفحه ۴۱۰ (۶۵ ب نسخه استانبول)، پس از بیت سوم چایی، این بیت آمده است:
 بی لبِ جان بخش تو نیست در امکان که هست / نیست^(۸۴) این دل پردرد را هیچ دوا از جهان
 - غزل ۱۲۹۸، صفحه ۴۶۶ (۶۸ ب نسخه استانبول)، پس از بیت چهارم و هفتم چایی، این ابیات به ترتیب آمده است:

تو احوال گرفتاران ندانی که تشویش گرفتاری نداری
 بجز افسوس و طنّازی ندانی بجز شوخی و عیّاری نداری
 - غزل ۱۳۰۹، صفحه ۴۷۰ (۶۹ الف نسخه استانبول)، بجای بیت چهارم چایی، این بیت آمده است:
 گر دلم را هدف تیر بلا می‌سازی کنم از دیده بر دست و کمانت سپری
 - غزل ۱۳۳۶، صفحه ۴۷۹ (۷۰ الف نسخه استانبول)، پس از بیت هفتم چایی، این بیت آمده است:
 دل گفت کزین دام برون آ چو کبوتر ای دل تو نگوئی چه کند بی پر و بالی؟
 - غزل ۱۳۵۷، صفحه ۴۸۶ (۷۰ الف و ب نسخه استانبول)، پس از بیت دوم و چهارم چایی، این ابیات به ترتیب آمده است:

گویند در فراقش جز صبر نیست چاره عاشق کجا تواند بیدوست زندگانی؟
 من حال خویشتن راپیش تو عرضه کردم گر رحم می‌نمائی ور می‌گشی تو دانی
 - غزل ۱۲۷۰، صفحه ۴۵۷ (۷۱ الف نسخه استانبول)، پس از بیت پنجم چایی، این دو بیت آمده است:
 عقل است مانع من بیدل ز عاشقی معلوم شد که عقل ندارد کفایتی
 صد دفتر عذاب که در باب دوزخ است از سوره بلای فراق است آیتی

در پایان از لطف جناب آقای حسین متقی که تصویر نسخه دانشگاه استانبول را از ترکیه فراهم کردند و با مطالعه مقاله نکاتی ارزشمند بخصوص درباره کتابخانه‌های ترکیه بدان افزودند، بیاندازه سپاسگزارم.

پی نوشت‌ها:

۱- به غیر از منابع مذکور در فرهنگ سخنوران این منابع نیز دیده شود: صفا، ۲۵۳۵: ۱۰۵۶-۱۰۴۵؛ اوحدی بلیانی، نسخه خطی کتابخانه ملک: ۳۷۸؛ شیخ حسن بن علی جابری انصاری اصفهانی، آثار حسان در بدایع اشعار نسوان، نسخه خطی کتابخانه مجلس به خط مؤلف (معرفی شده در: صدرائی خویی، ۱۳۷۷: ۴۸۴).

۲- این نسخه بعدها به همراه دیگر دستنویس‌های «براون» به دانشگاه کمبریج منتقل شد.

۳- در تصحیح دیوان از سه نسخه کتابخانه ملی پاریس، موزه طوپقا پوسرای ترکیه و نسخه مختصر کمبریج استفاده شده است. البته کتابخانه ملی پاریس، نسخه دیگری نیز دارد که دکتر صفا از آن یاد کرده است. درباره آن همچنین رک: منزوی، ۱۳۵۰: ۲۲۷۵. به نظر می‌رسد آنچه در منبع اخیر به شماره ۲۲۲۷۸ به عنوان نسخه سوم کتابخانه ملی پاریس معرفی شده، همان نسخه معرفی شده در شماره ۲۲۲۸۲ باشد. در منابع کتابشناسی، نسخه دیگری از این دیوان شناسایی شد که به خط تعلیق سده دهم و در ۴۵ برگ کتابت شده است. این نسخه که «کمال ثانی» آن را استنساخ کرده است در کتابخانه سلیمیه قبرس به شماره ۳۳۳ نگهداری می‌شود (ششن و همکاران، ۱۹۹۵: ۵۴۹).

۴- تا پایان برگ ۷۲، نسخه، گزیده دو دیوان مذکور را شامل است. اما پس از آن آقا خان دو دیوانچه دیگر، یعنی دیوان غزلیات عبدالمجید تبریزی و دیوان خواجه مسعود خراسانی را هم به دو گزیده قبلی افزود. در این باره رک: هاشم پور سبحانی و آق سو، ۱۳۷۴: ۲۲۴.

۵- البته مرحوم نفیسی، جنگ مزبور را گردآمده در آغاز قرن نهم دانسته است که درست نیست. چون در سرلوح آغاز نسخه تاریخ کتابت به صراحت آمده است. شاید نفیسی به سرلوح مزبور توجه نکرده و تاریخ کتابت را در پایان نسخه جستجو می‌کرده است. شاید هم در مقدمه دیوان جنید، نقل از حافظه کرده و دچار اشتباه شده است.

۶- در مونس العشاق، این غزل یک بیت کمتر از دیوان چاپی دارد و علت آن هم این است که مصرع اول بیت ششم چاپی، بامصرع دوم بیت هفتم تشکیل یک بیت را داده است. به این ترتیب این جابجایی نادرست یک بیت از غزل مزبور کاسته است.

۷- یک مورد مکرر نیز در این جُنگ هست که مربوط می‌شود به غزل ۳۷۸ (برگ ۸۵ ب) به این ترتیب که کاتب، سه بیت از این غزل را در ابتدای برگ ۸۷ الف نیز آورده است. به نظر می‌رسد او پس از استنساخ این سه بیت، متوجه شده که دو برگ پیش از این، غزل را آورده بوده است. بنابراین از نوشتن باقی آن دست کشیده و همین سه بیت را بدون عنوان در آغاز صفحه رها کرده است.

۸- این شعر در دیوان سلطان ولد، در بخش قصاید قرار گرفته که تعداد ابیات بیشتری نسبت به مونس

العشاق دارد. ابیات موجود در مونس العشاق، طبق این چاپ از دیوان ولد عبارتند از: ۹۹۴۰ تا ۹۹۴۴، ۹۹۵۲ تا ۹۹۵۵، ۹۹۶۰ تا ۹۹۶۲ و ۹۹۷۸. ضمن اینکه ضبط ابیات ۹۹۶۰، ۹۹۶۲ و ۹۹۷۸ با نسخه بدلهای دیوان چاپی مطابق است.

۹- برای ارجاعات مربوط به این داده ها رک: بشری، ۱۳۸۵: ۷۴.

۱۰- در مورد این جنگ رک: دانش پژوه، ۱۳۴۰: ۱۸۹۳ - ۱۸۸۸. درباره این جنگ بررسی نامه‌ای تفصیلی در دست تهیه دارم که به امید خدا سال آینده منتشر می شود.

۱۱- سلیمان قونوی پس از عنوان «جهان ملک گوید» و نقل غزل، در کنار آن، بیتی را که در پایان غزل در نسخه های دیوان حافظ وجود دارد نوشته است:

حدیث حافظ ای سرو صنوبر
چو وصف قامتت بالا گرفتست

(قونوی: ۸۹ الف)

بنابراین خود او، پس از تدوین جنگش شعر مزبور را در منبعی (شاید در نسخه ای از دیوان حافظ) به نام حافظ یافته و بیتی را که تخلص حافظ داشته، بدین شکل در حاشیه افزوده است.

۱۲- نسخه استانبول: ۳۹ الف.

۱۳- مونس العشاق: ۸۹ الف؛ مقابله شده بانسخه دانشگاه استانبول: ۳۹ الف و ب.

۱۴- استانبول: او (که بهتر است)

۱۵- استانبول: همتم (که بهتر و درست تر است)

۱۶- استانبول ندارد.

۱۷- مونس العشاق ندارد؛ از نسخه استانبول افزوده شد.

۱۸- نسخه استانبول: ۴۱ الف و ب.

۱۹- «پر بار» هم می توان خواند.

۲۰- در اصل نسخه چنین است:

چشم او را گفتم ای خونخوار مست
جز بلا انگیزی او را کار نیست

گفت ترک مست چون خنجر کشید
در جهان مستی چو تو خونخوار نیست

که قیاساً جای مصرع ها را عوض کردم تا شکل درست خود را بدست آورد.

۲۱- نسخه استانبول: ۴۰ ب.

۲۲- نسخه استانبول: ۳۹ ب.

۲۳- نسخه استانبول: ۴۰ الف و ب.

۲۴- در اصل، محل قافیه نانوخته مانده است.

۲۵- نسخه استانبول: ۴۰ الف.

۲۶- نسخه استانبول: ۳۹ ب و ۴۰ الف.

۲۷- مونس العشاق: ۱۲۵ ب.

- ۲۸- کذا فی الاصل، شاید صورت صحیحش «کز او» یا «که از او» باشد.
- ۲۹- اصل: فستقی دایره
- ۳۰- فاعل بیت، «نافه» است و «مشک» مفعول.
- ۳۱- نسخه استانبول: ۴۵ ب.
- ۳۲- نسخه استانبول: ۴۵ الف.
- ۳۳- نسخه استانبول: ۴۸ ب.
- ۳۴- نسخه استانبول: ۵۱ الف.
- ۳۵- در بالای این واژه نوشته: خسته.
- ۳۶- نسخه استانبول: ۵۰ ب.
- ۳۷- اصل: که. قیاساً تصحیح شد.
- ۳۸- نسخه استانبول: ۴۸ ب.
- ۳۹- اصل: نیاورده.
- ۴۰- اصل: فتنه.
- ۴۱- نسخه استانبول: ۴۵ ب.
- ۴۲- نسخه استانبول: ۵۱ الف.
- ۴۳- جُنگ اسکندر میرزا: ۲۵۲ ب. مقابله شده با نسخه استانبول: ۵۲ الف و ب.
- ۴۴- نسخه استانبول: محنت.
- ۴۵- نسخه استانبول: الها.
- ۴۶- نسخه استانبول: بکر. کلمات دیگر این بیت و مصراع اول بیت بعدی، در جُنگ اسکندر میرزا آسیب دیده است. از این رو این موارد از نسخه استانبول وارد متن شد.
- ۴۷- نسخه استانبول: آنکه.
- ۴۸- نسخه استانبول: ۴۷ ب.
- ۴۹- مونس العشاق: ۱۴۶ الف. مقابله شده با نسخه استانبول: ۴۶ ب و ۴۷ الف.
- ۵۰- نسخه استانبول: چشم با.
- ۵۱- نسخه استانبول: بی جفا کی.
- ۵۲- نسخه استانبول: طیب دوا [کذا].
- ۵۳- این بیت و بیت قبل در نسخه استانبول جابجا آمده است.
- ۵۴- نسخه استانبول: بیگانه جوی [کذا].
- ۵۵- این بیت در نسخه استانبول نیامده است.
- ۵۶- نسخه استانبول: ۴۸ الف و ب.
- ۵۷- نسخه استانبول: ۵۴ ب.
- ۵۸- نسخه استانبول: ۵۴ الف و ب.
- ۵۹- در بالای آن نوشته: مهجور.

- ۶۰- نسخهٔ استانبول: ۵۷ الف.
- ۶۱- کذا فی الاصل. گویا تصحیف شده «بود» است.
- ۶۲- نسخهٔ استانبول: ۵۶ ب.
- ۶۳- نسخهٔ استانبول: ۵۶ ب.
- ۶۴- جای یک یا دو کلمه سفید و نانوخته مانده است.
- ۶۵- نسخهٔ استانبول : ۵۹ ب.
- ۶۶- اصل: زده چشم. تصحیح قیاسی شد.
- ۶۷- نسخهٔ استانبول، ۶۳ ب و ۶۴ الف.
- ۶۸- مونس العشاق : ۱۹۷ الف. مقابله شده با نسخهٔ استانبول: ۶۵ الف و ب.
- ۶۹- این بیت در نسخهٔ استانبول نیامده است.
- ۷۰- مونس العشاق : «گفت بوصلت» ؛ نسخه استانبول : «گفتن». به نظر من صورت صحیح باید «گفتی» باشد.
- ۷۱- نسخه استانبول: در.
- ۷۲- نسخه استانبول: آخر.
- ۷۳- در مونس العشاق، در این موضع کاتب را اشتباهی رخ داده است. او در مصرع اول این بیت، مصرع دوم بیت بالا را نوشته و در جایگاه مصرع دوم نوشته است: «زین بیش ما را از خود میازار». مصرع دوم از روی نسخهٔ استانبول وارد شد.
- ۷۴- نسخهٔ استانبول: عشقش دل (که ضبط بهتری است).
- ۷۵- نسخهٔ استانبول: جان جهان.
- ۷۶- نسخهٔ استانبول: ۶۴ ب و ۶۵ الف.
- ۷۷- نسخهٔ استانبول: ۶۴ الف.
- ۷۸- نخست «حال» نوشته و بعداً بالای آن ، کلمهٔ «کار» را افزوده است.
- ۷۹- نسخهٔ استانبول : ۶۴ الف؛
- ۸۰- نسخهٔ استانبول: ۶۳ ب.
- ۸۱- نسخهٔ استانبول: ۶۷ ب.
- ۸۲- نسخهٔ استانبول: ۶۹ ب.
- ۸۳- نسخهٔ استانبول: ۶۸ الف.
- ۸۴- در نسخه هر دو قرائت ممکن است . گو اینکه قرائت «نیست» طبق نحو امروز درست تر می نماید.

فهرست منابع

- ۱- بشری، جواد (۱۳۸۵) «بررسی اوضاع ادبی فارسی در سده هفتم و منابع این بررسی»، آینه پژوهش، سال ۱۷، شماره ۱، پیاپی ۹۷.
- ۲- جنید شیرازی، معین الدین (۱۳۲۰) دیوان قصائد و غزلیات، سعید نفیسی، چاپ اول، شیراز، کتابخانه احمدی.
- ۳- جهان ملک خاتون (۱۳۷۴) دیوان کامل، دکتر پوراندخت کاشانی راد - دکتر کامل احمدنژاد، چاپ اول، تهران، زوآر.
- ۴- حافظ (۱۳۷۵) دیوان، پرویز ناتل خانلری، جلد ۲، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- ۵- حافظ (۱۳۷۷) دیوان (حافظ پژمان)، پژمان بختیاری، تهران، فروغی.
- ۶- حافظ (اسفند ۱۳۷۷) دیوان بر اساس چهل و هشت نسخه خطی سده نهم، دکتر سلیم نیساری، جلد ۲، چاپ اول، تهران، سینا نگار.
- ۷- حسینی، سیداحمد (۱۳۶۷) فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی، جلد ۱۵، چاپ اول، قم.
- ۸- خیام پور، دکتر ع. (۱۳۳۸) فرهنگ سخنوران، جلد ۱، چاپ اول [از سری دو جلدی]، تهران، طلایه.
- ۹- دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۴۰) فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد ۱۰، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۰- دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۴۸) فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۱- دانش پژوه، محمدتقی - ایرج افشار (۱۳۷۴) فهرستواره کتابخانه مینوی، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۲- سلطان ولد (۱۳۳۸) دیوان، [اصغر ربانی]، با مقدمه سعید نفیسی، چاپ اول، تهران، کتابفروشی رودکی.
- ۱۳- شِشِن، رمضان - مصطفی هاشم آلتان - جواد ایزکی (۱۹۹۵) فهرس المخطوطات الاسلامیه فی قبرص، استانبول.
- ۱۴- صدرایی خوئی، علی (۱۳۷۷) فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، جلد ۳۷، چاپ اول، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۵- صفا، دکتر ذبیح الله (۲۵۳۵) [=۱۳۵۵] تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳ بخش ۲، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۶- مزوی، احمد (۱۳۵۰) فهرست نسخه های خطی فارسی، جلد ۳، چاپ اول، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی.
- ۱۷- هاشم پور سبحانی، توفیق - حسام الدین آق سو (۱۳۷۴) فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه

دانشگاه استانبول، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

منابع خطی

- ۱- اوحدی بلیانی، عرفات العاشقین، کتابخانه ملک، شماره ۵۳۲۴.
- ۲- جُنگ، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۹۷۹.
- ۳- جنگ اسکندر میرزا تیموری، کتابخانه موزه بریتانیا، میکروفیلم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۴.
- ۴- جهان ملک خاتون، دیوانچه اشعار، نسخه دانشگاه استانبول، شماره ۴۸۵ موزه.
- ۵- قونوی، سلیمان، مونس العشاق، نسخه کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی، شماره ۵۷۱۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی